



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نظر سوم که در «قَسَم» و «نشوز» و «شقاق» بود،^۱ «قَسَم» را که هم حق مشترک بود و هم حق مختص، بیان کردند؛ اما «نشوز» که هم گناه مشترک است و هم گناه مختص، آن را دارند مطرح می‌کنند. «نشوز» یعنی برجستن، وقتی کسی از مکانی برمی‌خیزد می‌گویند «نَشَزَ»، «إِرْتَفَعَ»؛ همان آیه سوره «مجادله» که در جلسه گذشته خوانده شد این بود که در مجلس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به‌رغم آنچه که در مکه طالبی نداشتند یا خیلی کم بودند، در مدینه علاقه‌مندان فراوان بودند و جای وسیعی هم برای همه نبود. در آیه یازده سوره «مجادله» فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا﴾ البته این اختصاصی به مسئله مدینه و محضر آن حضرت ندارد همه جا همین طور است ولی شأن نزول این آیه آن است که فرمود وقتی جمعیت زیاد است و واردین هم دارند می‌آیند به شما گفتند مقداری جمع‌تر بنشینید و جا بدهید، این کار را بکنید و اگر شما قبلاً استفاده کردید و فرمایشات حضرت را شنیدید جا هم تنگ است و بخواهید به دیگری هم جا بدهید جا نیست، اگر مسئول آن جلسه به شما گفت بلند شوید بروید شما بلند شوید بروید این افراد تازه‌وارد بیایند ﴿وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا﴾ نه اینکه به احترام عالم بلند شوید یا به احترام کسی بلند شوید، گرچه این سخن هم در ذیل آن آیه آمده ولی شأن

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۸ - ۲۸۴.

نزول این آیه است که جا بدهید، اگر با جمع تر و تنگ تر نشستن جا حاصل می شود بسیار خب! نشد شما که قبلاً استفاده کردید بلند شوید تا نوبت به دیگری برسد. این معنی لغوی «نشوز» است.

معنای فقهی آن این است که او از جای اطاعت بلند شد چون هر کسی باید جای خودش بنشیند، کسی که حکم خاص دارد در همان جای خاص خودش باید بنشیند؛ مثل اینکه هر کسی باید در مکان طیب بنشیند جای غصبی نباید بنشیند، اگر کسی آمد در جای غصبی نشست می گویند بلند شو! این کسی که الآن آمد بر کرسی معصیت نشست، بر صندلی گناه نشست می گویند بلند شو! در آن طرف کسی که بر صندلی اطاعت نشسته بود اما حالا از صندلی اطاعت بلند شد، از جای اطاعت بلند شد، «نشز» از محل اطاعت، این می شود گناه معروف.

یکی از مسایلی که به هر حال سؤال و مشکلی به بار آورد این ﴿تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ﴾، نشد ﴿وَ اِهْجُرُوهُنَّ﴾، نشد ﴿وَ اضْرِبُوهُنَّ﴾،^۱ این سؤال برانگیز شد که این مردسالاری است که مرد زن را بزند و امثال آن، اصلاً یعنی اصلاً در این فضاها نیست، وقتی خوب روشن شود معلوم می شود که اصلاً سخن از زدن مرد نسبت به زن نیست. دین یک سِمَت قضایی به شوهر می دهد، مرد می شود قاضی؛ قبلاً مدعی بود الآن قاضی شده است. زن «مدعا علیها» بود اما الآن مَتَّهَم است. این محکمه قضایی در داخله منزل تشکیل می شود به اذن حاکم شرع و به اذن شارع و این قاضی دارد حکم را انجام می دهد. وقتی چند امر بررسی شود معلوم می شود که اصلاً سخن از زدن مرد نسبت به زن و مردسالاری نیست.

بیان آن این است که ما یک «امر به معروف و نهی از منکر» داریم و یک بحث «قضا»؛ در «امر به معروف و نهی از منکر» هم زدن است که مرحله سوم و چهارم است که مرحوم محقق یاد کرد و قبلاً هم اشاره شد، نهی از

۱. سوره نساء، آیه ۳۴.

منکر یا امر به معروف که آن مرحله سوم و چهارم که زدن است می‌زنند که این شخص گناه نکند، در باب «قضا» که حدود و امثال حدود جاری می‌شود می‌زنند که چرا کردی؟ بین این زدن و آن زدن فرق «بین الأرض و السماء» است. همه احکام فقهی را مرد باید بداند که چه چیزی بر زن واجب است و چه چیزی بر زن واجب نیست؛ اگر او از انجام کارهای خانه شانه خالی کرد این نشوز نیست، در طبخ غذا و شستشوی لباس شوهرش و بچه‌هایش کوتاهی کرد این نشوز نیست چون جزء وظایف او نیست، اگر از نظر تمکین رو تَرش کرد، برجسته این «تُقَطَّبُ أَوْ تَقُطَّبُ»، یک قُطَب در پیشانی او پیدا شد و گِرِه کرد یعنی بد رفتاری دارد می‌کند، این طلیعه نشوز است. پس انجام ندادن کار خانه، پذیرایی نکردن مهمان‌ها، نشستن لباس‌ها، اینها نشوز نیست چون اینها وظیفه زن نیست؛ اما تمکین نکردن در مسایل مساس و امثال آن این طلیعه نشوز است، پس نشوز یک محدوده خاصی دارد و اگر چنانچه این شخص نشوز کرد تمکین نکرد گناه کرد نسبت به او اگر بخواهند حکمی اجرا کنند حکم قضایی است نه نهی از منکر، در نهی از منکر تأدیب نمی‌کنند که چرا کردی، در نهی از منکر با تأدیب جلوی او را می‌گیرند که نکن. فرق جوهری این زدن با آن زدن این است که هر دو جا می‌زنند البته مرحله اول و مرحله دوم سخن از زدن نیست اما مرحله سوم و مرحله چهارم که مربوط به زدن است و هر کسی حق ندارد و به دستگاه حکومت مرتبط است، می‌زنند که او گناه نکند نه می‌زنند که چرا کردی. اگر بزنند برای اینکه بگویند چرا کردی، می‌شود حکم قضا، کاری به نهی از منکر ندارد.

مستحضرید گاهی خود «خوف» موضوع مسئله است مثل اینکه سفر حرامی که باعث تمام بودن نماز و روزه است خوف عقلایی است همین‌که انسان می‌ترسد نه چون آدم ترسو است! آدمی است که آگاه است و متخصص است می‌گوید در این روز که آستانه آمدن بهمن است دامنه کوه برای ریزش و رانش آماده است من می‌ترسم، این

یک ترس عقلایی است و بجاست، در این حال اگر سفر کند سفر او معصیت است و نماز او تمام؛ اما یک آدم ترسو که از جاده خبر ندارد اینکه منشأ حکم نیست. این ترس از نشوز زن خوف عقلایی است که علامات آن را دید، نشانه‌های آن را دید، می‌ترسد که در آن احکامی که بر این زن واجب است که خصوص تمکین و آمیزش و امثال آن است نافرمانی کند.

غرض این است این آیه که دارد خوف از نشوز زن، این خوف باید یک خوف عقلایی باشد که منشأ اثر باشد، نه اینکه امارات دور باشد و خوف غیر عقلایی باشد، منشأ ترس نباشد و مانند آن مثل همان خوف سفر چون هر سفری که سفر معصیت نیست تا نماز او تمام باشد، آشنا به این جاده است احتمال رانش کوه دارد که یک احتمال عقلایی است، آمدن بهمن است که یک احتمال عقلایی است، چون کارشناس است رفته و می‌داند، در این حال سفر کند این سفر معصیت است و نماز را هم باید تمام بخواند. این خوف، خوف عقلایی است نه اینکه خوف غیر عقلایی باشد، زمینه این کار هست.

بنابراین این خوفی که در طلیعه آیه آمده است خوف عقلایی بجا باید باشد نه خوف دیگر و اگر چنانچه این آیه را بررسی کنیم گرچه کلمه «واو» برای مطلق جمع است نه جمع ترتیبی، کار «فاء» و «ثم» را نمی‌کند ولی اینجا به تعبیر مرحوم صاحب جواهر و سایر فقها (رضوان الله علیهم) ادعای اجماع کردند^۱ که «واو» در اینجا به منزله «فاء» است «تَخَافُونَ نُسُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ» این «واو» کار «فاء» را می‌کند یعنی اول موعظه، بعد هجر در رختخواب، بعد زدن.

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۲۰۳.

مسئله بعدی آن است که اگر این مرد دست بلند کند بزند بگوید به اینکه او ناشزه بود، این مرد را محاکمه می‌کنند که نشوز او کجا ثابت شد شما فقط مدعی هستید، اگر نشوز او ثابت نشد مرد را تنبیه می‌کنند پس باید نشوز ثابت شود. ثبوت این نشوز یا یک جُرْم مشهود است که همه می‌بینند یا خود زن اعتراف دارد پس این می‌شود ناشزه، وقتی ناشزه شد قبلاً «مدعا علیه» بود حالا با بیّنه یا اعتراف ثابت شد که او ناشزه است. الآن رابطه زن و شوهر رابطه متّهم و قاضی، رابطه مجرّم و قاضی است نه رابطه زن و شوهر، این کجا و مردسالاری کجا! در این قضیه دین به او سِمَت قضا داد گفت تو می‌توانی قاضی باشی بجای اینکه بیاید در محکمه و جلوی همه قاضی او را تنبیه کند تو خودت قاضی باش! تو باید حکم الهی را در نظر بگیری و همان طوری که قاضی وقتی می‌خواهد تنبیه کند اعم از مباشرت و تسبیب است، مگر واجب است که خود قاضی شلّاق دست بگیرد؟! قاضی می‌تواند یک خانمی را در امور بانوان بگوید شما این شلّاق را بزن. این مرد هم اگر مرد باشد، اگر تحصیل کرده باشد، اگر به شریعت پایبند باشد، می‌تواند این سِمَت را به مادر آن خانم، به پدر آن خانم، به برادر بزرگ آن خانم بگوید شما تنبیه کنید، سخن از دعوا نیست! او اگر مرد است، اگر مسلمان است، اگر قرآن‌پذیر است، بر محکمه قضا نشسته، نه دعوای زن و شوهری است و مُشت بزند، آن زدن کجا و این زدن کجا!

اگر چنانچه نشوز ثابت شد یا جُرْم مشهود بود یا او اعتراف کرد و آن موعظه اثر نکرد و آن هجر در مضاجع اثر نکرد، نوبت به ترتیب و بخش سوم رسید، این اعم از مباشرت و تسبیب است می‌تواند به مادر آن خانم، به پدر آن خانم، به برادر بزرگ آن خانم، به یکی از محارم آن خانم بگوید شما این حکم شرعی را جاری کنید آن وقت آن طوری که قاضی موظف است باید مراعات کند نه برای تشفی خودش. یک وقت انسان دعوا می‌کند وقتی دعوا می‌کند مُشت می‌زند تا قلبش آرام شود، کاری ندارد آن شخص دردش می‌آید یا نه، بعد خون می‌آید یا نه؛ اما این

برای تشفی قلب خود نیست، برای تحصیل رضای الهی است، این خیلی فرق می‌کند! یک وقت است که کسی دعوا می‌کند که چرا مال مرا ندادی مُشت هم می‌زند دلش هم خنک می‌شود. درست است که او تمکین نکرد، اما نه اینکه مُشت به او بزند تا دلش خنک شود! قاضی مُشت نمی‌زند تا دل او خنک شود! قاضی تازیانه می‌زند تا رضای خدا را تأمین کند، این کجا و آن کجا! مردسالاری کجا! مرد می‌تواند زن را بزند کجا! چون عقلانیت دین مهجور است لذا نه حوزه جوابی دارد نه آنها قانع می‌شوند. حالا این زن مثل اینکه نماز نمی‌خواند فرقی که ندارد، یا «قَسَم» می‌کند، یا مال کسی را می‌گیرد، من که قاضی‌ام باید تنبیه کنم دلم می‌خواهد شما که پدر او هستید، مادر او هستید، برادر بزرگ‌تر او هستید تنبیه کنید و در تنبیه قضا سخن از تشفی قلب قاضی نیست چون این می‌شود دعوا، بلکه سخن از تحصیل رضای الهی است. این حرف‌ها کجا آن مُشت زدن زن و شوهر کجا!

مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) «علی ما بیالی» در بحث «قضا» یک جایی دارد که پدر می‌تواند حکم قضا نسبت به فرزند جاری کند یا شوهر می‌تواند حکم قضا نسبت به همسر جاری کند، این با آن ضرب خیلی می‌کند! او می‌تواند خودش دخالت نکند به مادرش بگوید به پدرش بگوید به برادرش بگوید که شما این کار را انجام بدهید. بعضی از گناهان است که با توبه حل می‌شود این با توبه حل نمی‌شود که بگوید بعد این کار را نمی‌کنم! این «بعد این کار را نمی‌کنم» که آن حد را ساقط نمی‌کند. «امر به معروف و نهی از منکر» برای این است که کسی خلاف نکند اما قضا و دادرسی برای این است که چرا خلاف کردی، این حکم ثابت است حالا ولیّ مسلمین و حاکم شرع و امام عفو کند مطلبی دیگر است ولی این حکمی است ثابت شده است او اگر بگوید من دیگر این کار را نمی‌کنم حکم که ساقط نمی‌شود! آن یک صلح زن و شوهری است که ممکن است بگذرند. در طرف عکس اگر زن هراسناک بود با خوف عقلی که شوهرش نشوز داشته باشد او که نمی‌تواند محکمه قضا تشکیل بدهد، او به حاکم

شرع مراجعه می‌کند این حکم قضایی را حاکم شرع انجام می‌دهد. اگر محکمه شرع به مرد این اجازه قضا را داد که نسبت به زن قاضیانه حکم کند نه شوهرمنشانه، نه مشیت بزند تا دلش خنک شود، او باید کاری کند که خدا راضی شود، بین این و آن «بین الأرض و السماء» فرق است، آنجا این زن به محکمه قضا مراجعه می‌کند قاضی همان چند تنبیه را نسبت به این شوهر اعمال می‌کند. حکم، حکم قضایی است نه حکم مردسالاری! پس صرف خوف نفسانی، خوف خیالی، خوف وهمی نیست بلکه خوف عقلی است نظیر خوف خطر که باعث می‌شود نماز در سفر تمام شود چون هر خوفی که منشأ این کار نیست. این خوف (خوف عقلی) باعث می‌شود که حکم نشوز انجام شود. این نشوز اگر بیّن بود که دلیل نمی‌خواهد و اگر با اعتراف خون زن همراه بود هم دلیل نمی‌خواهد یعنی اثبات شده است، آن وقت مرد به جای قاضی در منزل می‌نشیند آن طوری که گفتند تنبیه معقول که اگر یک وقت زد جایی خون آمد شرعاً مسئول است یا اگر زد جایی کبود شد شرعاً مسئول است، مگر قاضی مسئول نیست؟! در گناه‌ها حکم فرق می‌کند در جُرْم‌ها حکم فرق می‌کند! اگر طرزی عصبانی بود و زد که خون آمد قاضی مسئول است باید درمان شود یا کبود کرد در جایی که نباید کبود می‌کرد مسئول است باید درمان شود، شوهر هم حکم قاضی را دارد. این قدر مرد باید عاقل باشد و عادل باشد که دین به او سِمَت قضا بدهد که تو قاضی هستی در منزل و او «بینه و بین الله» نه چون رضایت او را تأمین نمی‌کند، دیگری هم بود همین طور بود؛ مثل اینکه او در محکمه قضا نشسته است یک زن و شوهری آمدند مرد گفت که این زن تمکین نمی‌کند، همین! لذا این کلمه «واو» در آیه که در جاهای دیگر مفید ترتیب نیست اینجا مفید ترتیب است «بالاجماع» و سخن از نهی از منکر نیست برای اینکه در نهی از منکر می‌زنند که این شخص نکند اما در مسئله قضا می‌زنند که چرا کردی!

مطلب بعدی آن است که مرحوم محقق در متن شرایع در بحث «قضا» دارد که اصل تشکیلات باب «قضا» از باب «امر به معروف و نهی از منکر» است و مستحضرید که «امر به معروف و نهی از منکر» غیر از موعظه است، غیر از تعلیم است، غیر از تبلیغ است، غیر از تنبیه بیانی است، غیر از ارشاد است. یک وقت است که کسی عالم نیست انسان دارد به وسیله تعلیم، به وسیله تبلیغ، به وسیله گفتار و رفتار او را عالم می‌کند اینکه امر به معروف نیست. یک وقت غافل است دارد او را متنبه می‌کند تذکره است، این که امر به معروف نیست؛ امر به معروف این است که این شخص عالماً، عامداً حکم شرعی را می‌داند، معذور هم نیست، هیچ چیزی هم بهانه ندارد، عالماً عامداً دارد گناه می‌کند، اینجا جای امر به معروف است. پس اگر تنبیه غافل است، ارشاد جاهل است، تعلیم جاهل است، تذکره ناسی است، هیچ یعنی هیچ! هیچ کدام از اینها امر به معروف نیست؛ امر به معروف و نهی از منکر آن جایی است که شخص عالم است، عذری هم ندارد، عالماً عامداً دارد گناه می‌کند. فرق جوهری امر به معروف و نهی از منکر با تعلیم و تبلیغ این است که تعلیم جاهل واجب است و این شخص اگر یاد نگرفت معصیت کرد چون حکم خدا را انجام نداد، همین! کسی دارد احکام شرعی می‌گوید این آقا گوش نمی‌دهد، او دارد معصیت می‌کند چون تعلّم احکام واجب است؛ اما در امر به معروف و نهی از منکر اگر کسی امر کرد به معروف یا نهی کرد از منکر به این شخص گفت تو که می‌دانی این کار را نکن و آن کاری که واجب است می‌دانی واجب است باید انجام بدهی، او اگر اطاعت نکند دو یعنی دو! دو گناه کرده است: یکی اینکه حرف خدا را نشنید و یکی اینکه حرف این آقا را نشنید، او دارد امر می‌کند معلم که نیست، مذکی که نیست، مربّی که نیست، مرشد که نیست، او دارد امر می‌کند و این امر را شارع مقدس «واجب الاطاعة» کرده است. اگر به او بگویند حجاب خود را حفظ بکن و همه چیز را شنید او دو گناه

کرده است: یکی اینکه «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ»^۱ را عمل نکرد و یکی اینکه امر این آقا را اطاعت نکرد. پدر اگر به فرزندی که - معاذ الله - ترک صلات دارد امر می‌کند بلند شو نماز بخوان، او نماز نخواند دو گناه کرد: یکی اینکه «اقِمُوا الصَّلَاةَ»^۲ را عمل نکرد و یکی اینکه حرف آمر به معروف را عمل نکرده است، امر به معروف یعنی امر به معروف! این چکار به تبلیغ دارد؟! چکار به تعلیم دارد؟! چکار به ارشاد دارد؟! خدای سبحان فرمود: «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^۳ این ولایت را او جعل کرد، اگر او ولایت جعل کرد به عنوان امر به معروف و نهی از منکر، حرف ولی را باید گوش داد؛ پدر ولی است، آمر به معروف ولی است و مانند آن، حرف این ولی شرعی نباید زمین بماند. پس خیلی بین امر به معروف با مسئله تبلیغ و تعلیم و تنبیه و ارشاد و مانند آن خیلی فرق است از یک سو، بین امر به معروف و مسئله قضا که بزن و بگیر هست فرق است از سوی دیگر؛ در امر به معروف می‌زنند که نکن! در باب قضا می‌زنند که چرا کردی؟! این نشوز قبلی را مرد با زدن که حکم قاضی است دارد تنبیه می‌کند که چرا کردی، آن نهی از منکر می‌زنند که مبادا بکند.

پس از چند جهت بین مسئله «وَاضْرِبُوهُنَّ» با مسئله امر به معروف و نهی از منکر فرق است، یک؛ چه اینکه بین این و بین مشت زدن زن و شوهر فرق است، دو؛ و او می‌تواند به مادر این خانم، به برادر این خانم، به پدر این خانم بگوید شما بباید این حکم شرعی را انجام بدهید و اگر یک وقت اصابت کرد و خون آمد و مانند آن، در دعوا نیست که بگوییم مثلاً برای تشفی زد آن هم زد این هم زد، نه خیر! او شرعاً محکوم است که باید خسارت را بپردازد چون باید مواظب باشد که خون نیاید، کبود نشود و امثال آن.

۱. سوره نور، آیه ۳۱.

۲. سوره بقره، آیات ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰ و ...

۳. سوره توبه، آیه ۷۱.

الآن این حرف‌ها حرف‌های روشنِ تفسیر ما است، حرف علمی که نیست. خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی را! می‌گفت خواص از اصحاب تفسیر وقتی به این آیه می‌رسند لنگر می‌اندازند که یک عده‌ای را می‌بخشد و یک عده‌ای را می‌سوزاند، سرانجام ﴿إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾^۱ تصور آن برای خیلی‌ها سخت است چه رسد به تصدیق آن! کسی توقع ندارد این آیه را خیلی‌ها بفهمند! ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۲ این «سیر» که نیست «صیورت» است با «صاد» است ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ توقع نیست که این آیه را خیلی‌ها بفهمند اما این جزء احکام شرعی ما است و همه ما باید بدانیم، باید بدانیم که صحبت از قضا است نه صحبت زد و خورد زن و شوهری. آن وقت اگر چنانچه او این سِمَت قضا را نتوانست اجرا کند شارع مقدس از او می‌گیرد. او به عنوان قاضی، یا خودش یا غیر می‌تواند این را انجام بدهد مواظب باشد که خون نیاید، مواظب باشد که کبود نشود و امثال آن و می‌زند که چرا کردی! نه می‌زند برای اینکه نکنی! آن می‌شود نهی از منکر.

این «واو» هم به ادعای اجماعی که مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) ذکر کرده است، این «واو» کار «فاء» را انجام می‌دهد؛ یعنی ﴿تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ﴾ اول ﴿فَعِظُوهُنَّ﴾، بعد ﴿وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ﴾، بعد ﴿وَأَضْرِبُوهُنَّ﴾، این با اینکه با «واو» عطف شده است کار «فاء» را انجام می‌دهد.

در این بخش‌هایی که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) فرمود: «فمتی ظهر من الزوجة»^۳ اماره این نشوز مثل اینکه صورت خود را پُرچین کند و حاضر نباشد که در مضاجعه شرکت کند یا اظهار خستگی و فرسودگی کند با پهلوی زدن با بی‌اعتنایی نشان دادن، «أو تغیر عاداتها فی آدابها» قبلاً می‌آمد یک سلامی می‌کرد الآن هیچ ارتباطی

۱. سوره عنکبوت، آیه ۲۱.

۲. سوره شوری، آیه ۵۳.

۳. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۸۲.

ندارد و همین طور رفته نشسته است، «جَازَ لَه هَجَرَهَا فِي الْمَضْجَعِ بَعْدَ عِظَّتِهَا» اول موعظه می‌کند به عنوان نهی از منکر که این کارها را نکند بعد هَجَر در مضاجع است که مقداری کم‌مهری را نشان می‌دهد تا او این کارها را نکند و صورت هَجَر هم در روایت آمده است که «يَحُولُ إِلَيْهَا ظَهْرُهُ فِي الْفِرَاشِ» در بستر به او پشت کند.^۱ «وَقِيلَ أَنْ يَعْتَزَلَ فِرَاشَهَا وَالْأَوَّلُ مَرُوءٍ» در هَجَر مضاجع بستر یکی باشد او صورت برگرداند. برخی‌ها گفتند بستر را جدا کند ولی آنچه که در روایت است همان صورت برگرداندن در مضجع واحد است البته آنچه هم که در روایت است به عنوان تمثیل است بعید است به صورت تعیین باشد. «وَلَا يَجُوزُ لَهُ ضَرْبُهَا وَ الْحَالُ هَذِهِ» در این محدوده زدن جایز نیست. «أَمَّا لَوْ وَقَعَ النِّشْوُزُ وَ هُوَ الْإِمْتِنَاعُ عَنْ طَاعَتِهِ» زوجه است در مسئله آمیزش «جَازَ ضَرْبُهَا وَ لَوْ بِأَوَّلِ مَرَّةٍ» برای اینکه لازم نیست تکرار شود، همان جُرْمی که آدم یک بار مرتکب شد قاضی می‌تواند حکم کند. «وَيُقْتَصَرُ عَلَى مَا يُؤْمَلُ مَعَهُ رَجُوعُهَا مَا لَمْ يَكُنْ مَدْمِيًا وَ لَا مَبْرَحًا» مادامی که خون نیاید، کبود نکند، رنگین نکند، آسیب نرساند و امثال آن. این مربوط به مرد است نسبت به نشوز زن. درباره مرد هم که او هم ممکن است ناشز باشد «وَ إِذَا ظَهَرَ مِنَ الزَّوْجِ وَ النِّشْوُزِ بَنَعَ حَقُوقَهَا فَلَهَا الْمَطَالِبَةُ» و اگر نشد به محکمه معروف کشور مراجعه می‌کند نه محکمه داخلی. «وَ لِلْحَاكِمِ إِلْزَامُهُ وَ لَهَا تَرْكُ بَعْضِ حَقُوقِهَا مِنْ قِسْمَةٍ وَ نَفَقَةٍ»،^۲ البته او می‌تواند برای اینکه جلب محبت شوهر کند از بعضی از حقوق خود بگذرد ولی «عَلَى أَيْ حَالٍ» می‌تواند به محکمه مراجعه کند. آن کاری که قاضی داخلی یعنی شوهر انجام می‌داد نسبت به زن، قاضی بیرونی یعنی حاکم همان کار را نسبت به مرد انجام می‌دهد.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۲۱؛ «أَنْ يُحَوَّلَ إِلَيْهَا ظَهْرُهُ».

۲. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۳.

بنابراین هیچ یعنی هیچ! هیچ جریان مردسالاری و مشیت و لگد زدن مرد برای تشفی قلب و امثال آن مطرح نیست. اگر این مرد قاضی است درباره زن‌های دیگر و مردهای دیگر آنجا چکار می‌کند؟ آنجا «بالتسبیب أو المباشرة»، اینجا هم «بالتسبیب أو المباشرة»، او باید به قدری عادل باشد که شارع مقدس سیمت قضا به او بدهد. حالا اگر - إن شاء الله - فرصت کردیم مطرح می‌کنیم این بیان مرحوم محقق در شرایع که شوهر می‌تواند حکم قضا را در منزل انجام بدهد یا پدر می‌تواند حکم قضا را انجام بدهد، خیلی فرق است! آن وقت یک قضای داخلی است، او قاضی است دارد این کار را انجام می‌دهد بدون مردسالاری.

«و الحمد لله رب العالمین»